



انجمن ایرانی حقوق جزا

نشریه علمی

پژوهشنامه حقوق کیفری

سال هفدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۵، پیاپی ۳۴



دانشگاه گیلان

صفحات مقاله: ۷-۳۱

مقاله پژوهشی

کیفر، رنج و آماج محوری: بازاندیشی فلسفی در ماهیت و شدت مجازات

نبی اله غلامی *

استادیار، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران- (نویسنده مسئول)

✉ nabiollah.gholami@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۱۸

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۰۸/۲۸

چکیده:

نوشتار حاضر، با نقد رویکرد نهادی به کیفر که آن را صرفاً سازوکار حقوقی-قانونی می‌داند، کیفر را به مثابه «تجربه زیسته تحمیلی رنج‌آور» بازتعریف می‌کند. پژوهش به تبیین نسبت رنج و کیفر و پیامدهای آن برای عدالت کیفری می‌پردازد. با روش تحلیلی-مفهومی و بهره‌گیری از تحلیل پدیدارشناختی و هنجاری، نظریه‌های عینیت‌گرا و نهادی نقد می‌شوند. یافته‌ها نشان می‌دهند رنج، هسته ماهوی کیفر است و بدون تجربه شخصی آماج، کیفر به انتزاعی صوری فروکاسته می‌شود. تمایز میان «شدت نهادی» و «شدت واقعی» نشان می‌دهد برابری صوری احکام با برابری در تجربه رنج متفاوت است. در نتیجه، عدالت کیفری مستلزم تجربه محوری، فردی‌سازی کیفرها و کاهش رنج غیرضروری است.

واژگان کلیدی: کیفر، رنج، پدیدارشناسی، آماج محوری، تجربه زیسته.

مقدمه

بحث در خصوص ذاتی یا عرضی بودن «رنج» برای کیفر، موضوعی است که حسب نوع نگرش به کارکرد کیفر می‌تواند پاسخی متفاوت داشته باشد. اگر رویکرد سزاگرایی و عدالت مطلق را اتخاذ نماییم، رنج مؤلفه ذاتی کیفر تلقی می‌شود و اگر رویکردهای اصلاحی و ترمیمی را در نظر بگیریم، بین رنج و کیفر ملازمه ضروری وجود نخواهد داشت. با این حال، شاید هیچ یک از این رویکردها، در بدو شکل‌گیری به ذاتی یا عرضی بودن رنج نسبت به کیفر توجهی نداشته‌اند و احراز این رابطه، فرع بر اتخاذ این رویکردها بوده است. فارغ از این موضوع - و با پذیرش وجود اختلاف نظر در این حوزه - در گستره فلسفه کیفر، بحث در خصوص ماهیت کیفر همواره با دو نگرش اصلی همراه بوده است: کیفر به عنوان نهاد حقوقی؛ کیفر به عنوان تجربه تحمیل شده بر شخص.^۱

در نگرش نخست، کیفر ضرورتاً نهادی است که «قانون» آن را تعریف می‌نماید. نوع کیفر، مدت و میزان آن و ...، جملگی ویژگی‌هایی هستند که توسط مقنن تعریف می‌شوند و در عمل نیز اجراء می‌گردند. کیفرهای مذکور در قوانین کیفری ناظر بر این نوع نگرش هستند. در مقابل، رویکرد دیگر، کیفر را نه الزاماً در سیاهه قوانین، بلکه در «وجود متحمل کیفر» می‌بیند. بدین معنا که کیفر در مفهوم دقیق آن را حالتی (توأم با رنج، ناخوشی، نارضایتی و ...) می‌بیند که در آماج کیفر، یعنی بزهکار، ایجاد می‌شود. رویکرد نخست مبتنی بر نگاه حقوقی و رویکرد اخیر مبتنی بر نگرش متافیزیکی (فلسفی) است. در رویکرد نخست، برابری در کیفر (برای جرم یکسان) به معنای تحمیل کیفر به یک اندازه و از یک نوع بر بزهکاران مختلف است (دو بزهکار برای ارتکاب جرم یکسان، هر یک شش ماه حبس). مبنای برابری کیفر در رویکرد دوم، تحمیل یک میزان تجربه ناخوشایند بر دو بزهکار مرتکب جرم یکسان است. یعنی مهم نیست که چه کیفری بر دو بزهکار اعمال می‌شود، بلکه مهم آن است که هر دو به دلیل تحمل کیفر، حالتی روحی (رنج) یکسانی را متحمل شوند، خواه کیفر قانونی آن‌ها یکسان باشد، خواه متفاوت.

توجه به دو رویکرد مذکور، این پرسش بنیادین را به ذهن متبادر می‌سازد که اگر رنج، ذاتی کیفر نباشد، در این صورت شخصی که از کیفر دچار رنج می‌شود، نسبت به شخصی که از همان کیفر دچار رنج نمی‌شود، سختی و مشقت بیشتری را متحمل می‌شود، چرا که هم کیفر را تحمل کرده است و هم رنج را، و بر سبیل عدالت نیست که دو نفر به دلیل ارتکاب جرایم مشابه، رنج‌های متفاوتی را تحمل نمایند. از این منظر بازتعریف مفهوم کیفر و ارتباط آن با رنج اهمیت می‌یابد. بدین منظور، هدف نوشتار حاضر، بررسی برابری کیفر، از منظر تجربه شخصی بزهکار و نقد برابری کیفر به عنوان یک نهاد است. از این رو، و با اذعان به اینکه، بحث در خصوص رجحان یکی از دو رویکرد مذکور به دیگری، موضوعی است خارج از قصد این نوشتار، نیز با پذیرش امکان بحث فلسفی در این خصوص - نوشتار حاضر، کیفر را نه یک نهاد حقوقی، بلکه تجربه زیسته شخص مفروض می‌داند که متعاقب ارتکاب جرم بر او اعمال می‌شود. از این منظر، تفاوت در رنج، تفاوت در کیفر تلقی می‌شود، حتی اگر ابزار اعمال آن (کیفر مقرر در قانون) یکسان باشد. این رویکرد، که بر تفاوت‌های فردی در تجربه کیفر تأکید دارد، تمایز اساسی با دیدگاه‌های سزاگرایانه دارد. در دیدگاه سزاگرایانه، کیفر به عنوان ابزاری برای «جبران» جرم و به عنوان حق مجرم در نظر گرفته می‌شود، به طوری که مجازات باید مطابق با جرم ارتكابی و میزان «استحقاق» مجرم تعیین شود. این رویکرد بیشتر بر جنبه‌های حقوقی و نهاد قانونی کیفر تأکید دارد. اما در مقابل، در رویکرد مقاله حاضر، کیفر نه صرفاً یک نهاد قانونی، بلکه یک تجربه فردی و روانی برای هر مجرم است که ممکن است بسته به ویژگی‌ها و شرایط فردی، تأثیرات مختلفی به جا بگذارد. به عبارت دیگر، «رنج» به عنوان هسته اصلی کیفر، در این دیدگاه ممکن است برای افراد مختلف، حتی در مواجهه با همان مجازات قانونی، تفاوت‌هایی داشته باشد.

بر این اساس و به منظور پاسخ به پرسش بنیادین این پژوهش، تحلیل موضوع در سه سطح و به شکل زیر انجام می‌شود: سطح مفهومی (تعریف ماهیت کیفر به عنوان تجربه زیسته)، سطح پدیدارشناختی (توصیف تجربه رنج به عنوان هسته کیفر از دیدگاه آماج)، و سطح هنجاری (داوری درباره عدالت کیفری بر اساس برابری تقریبی در رنج). سطوح مذکور با یکدیگر مرتبط، اما به صورت مستقل مورد تحلیل و بررسی قرار خواهند گرفت: سطح مفهومی پایه‌ای برای پدیدارشناختی فراهم می‌کند، و هر دو مبنای تحلیل

۱. مبنای دیدگاه دوم، در فلسفه پدیدارشناسی و فلسفه اخلاق ریشه دارد که در آن به طور خاص به تجربه فردی و ذهنی مجازات توجه می‌شود.

هنجاری را تشکیل می‌دهند. در نوشتار حاضر نخست مبانی مفهومی کیفر از منظر دو رویکرد قانونی و تجربه شخصی بررسی شده (۱)، در ادامه نظریه‌های عینیت‌گرا در خصوص کیفر مورد نقد قرار گرفته (۲)، سپس رنج به‌عنوان هسته ماهوی و هنجاری کیفر بررسی شده (۳)، در ادامه با بازتعریف شدت کیفر بر اساس تجربه آماج، کیفر به‌مثابه تجربه تحمیلی بر شخص (۴) شناسایی شده است.

۱. مبانی مفهومی کیفر؛ نهاد قانونی یا تجربه شخصی

کیفر به‌عنوان یک مفهوم حقوقی و فلسفی، دو بعد متفاوت دارد: یکی به‌عنوان نهاد قانونی و دیگری به‌عنوان تجربه شخصی. در رویکرد نهاد قانونی، کیفر پاسخی رسمی به جرم است که برای اصلاح یا تنبیه مجرم اعمال می‌شود، درحالی‌که در رویکرد پدیدارشناختی، کیفر تنها زمانی معنا دارد که تأثیرات روانی و اجتماعی آن بر فرد آماج مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، برای درک دقیق کیفر، باید هم به ساختار قانونی و هم به تأثیرات فردی آن توجه کرد. این تحلیل شامل سه حوزه اصلی است: تمایز کیفر نهادی و پدیدارشناختی، اصل آماج محوری در کیفر، و تمایز بین ابزار و ماهیت کیفر.

۱.۱. تمایز نهادی-پدیدارشناختی

در نگرش نهادی (قانونی) به کیفر، در ابتدا این پرسش مطرح است که وقتی به «کیفر» اشاره می‌کنیم آیا صرفاً مجازات در معنای سنتی^۱ مورد نظر است یا اقدامات تأمینی و تربیتی نیز در شمول کیفر قرار دارند. اهمیت پاسخ به این پرسش در این است که این دو نوع، از لحاظ هدف و شدت رنج با یکدیگر متفاوت هستند. به علاوه، در مواردی هم مرز مبهم و قابل مناقشه‌ای بین برخی از مصادیق این دو وجود دارد. از این‌رو ضروری است که منظور از کیفر به روشنی مشخص گردد تا در پرتو آن بتوانیم بین کیفر به مثابه نهاد و کیفر به مثابه تجربه پدیدارشناختی تمایز قائل شویم.

اگر بخواهیم از منظر تاریخی و سیر تحولات کیفر به موضوع نگاه بیندازیم، باید گفت که به مرور پاسخ‌های رسمی به جرم و مجرم، از انحصار مجازات در مفهوم سنتی خود (با مؤلفه‌های ایجاد الم و محدودیت خاص) خارج شده و پاسخ‌های دیگر را نیز در حوزه مقابله با مجرم مورد توجه قرار داده‌اند. این پاسخ‌ها که به نوعی ابزار «عدالت پیشگیرانه» هستند بر کاهش خطر آتی و ریسک ارتکاب جرم در آینده متمرکز هستند تا تنبیه کردن به دلیل خطای گذشته (Ashworth & Zedner, 2014). این اقدامات می‌تواند شامل مواردی چون جرم‌انگاری رفتارهای مقدماتی جرم، بازداشت براساس ارزیابی و سنجش ریسک و ... باشند. این تفاوت‌ها به وضوح مرز بین مجازات در مفهوم کلاسیک و رویکردهای پیشگیرانه در دوران معاصر را مشخص می‌کنند. با این حال نکته مهم این است که نهاد قانونی، یعنی دستگاه قضایی با نهادهای مرتبط با آن، می‌تواند چه برای اعمال مجازات سنتی و چه برای اقدامات تأمینی به کار برده شوند. یعنی به هر حال، هر دو مورد توسط نهاد قانونی اعمال می‌شوند، هرچند مجازات در مفهوم سنتی آن، به طور خاص معطوف به ایجاد رنج و محدودیت بوده، ولی در معنای اقدامات تأمینی و تربیتی بر اصلاح و بازتوانی شخص و یا حداقل بر کیفرزدایی در مفهوم سنتی آن متمرکز هستند.

با این حال به نظر می‌رسد با توجه به یکانگی مرجع اعمال، لزوم تحمیل آن بر بزه‌کاران (و نه اشخاص خطرناک ناکرده بزه) و ...، کیفر را باید شامل هر دو قسم، هم مجازات در مفهوم سنتی و هم اقدامات تأمینی و تربیتی با رویکرد پیشگیرانه و اصلاحی، دانست. با توجه به این توضیح، کیفر در معنای نهادی را می‌توان هرگونه پاسخ رسمی دانست، که به دلیل ارتکاب جرم بر شخص محکوم علیه اعمال می‌شود، خواه جنبه تنبیهی و ارعابی داشته باشد و خواه جنبه اصلاحی و ترمیمی.^۲ بنابراین در این مفهوم، معیار کیفر بودن، اعمال شدن بر محکوم علیه به دلیل ارتکاب جرم است و خود کیفر اعمال شده (به ماهو کیفر) فاقد موضوعیت است.

1. Punishment

۲. البته ممکن است کسی در این تعریف مناقشه نماید. با این حال این نوشتار در پی ورود به چنین مناقشه‌ای نبوده، بلکه تعریف مذکور را با توجه به اهداف این نوشتار، بهترین تعریف می‌داند.

با این حال، اگر کیفر صرفاً به عنوان یک نهاد قانونی در نظر گرفته شود، و تأثیر آن بر آماج کیفر (محکوم‌علیه) مطمح نظر نباشد، بُعد اخلاقی کیفر، یعنی تحمیل رنج، نادیده گرفته می‌شود. دلیل این امر این است که تعریف کیفر به عنوان یک نهاد، با این چالش مهم مواجه است که اساساً برخی پاسخ‌های رسمی، نه تنها هیچ رنج و المی، بلکه حتی هیچ تأثیری، ولو به اندازه یک تلنگر، در ذهنیت مرتکب نیز ایجاد نمی‌کنند.^۱ محکوم کردن شخصی که دارای ثروت عظیمی است به جزای نقدی بسیار ناچیز، منطقاً فاقد هرگونه تأثیر اربابی-تأدیبی و تربیتی-اصلاحی است.^۲ از این رو به نظر می‌رسد، تلقی از کیفر به عنوان یک نهاد قانونی، و بدون در نظر گرفتن تجربه زیسته شخص^۳، موجب عدم درک کیفر و ماهیت آن توسط محکوم‌علیه خواهد شد. بنابراین به نظر می‌رسد برای اینکه پاسخ به جرم، به عنوان ابزاری برای مقابله با آن در نظر گرفته شود، باید به تأثیر آن بر آماج آن نیز توجه نمود. از این رو باید اذعان داشت که صرف توجه و تمرکز بر نهادهای قانونی در خصوص کیفر، بدون در نظر گرفتن تجربه انسانی ناشی از کیفر، ناقص بوده، نمی‌توان اهداف کیفر را محقق سازد.

به علاوه باید توجه داشت که گرچه نهاد می‌تواند بدون تجربه وجود داشته باشد، با این حال کیفر در مفهوم دقیق آن نمی‌تواند بدون تجربه آماج، معنا داشته باشد. به عنوان مثال، نهاد حبس می‌تواند وجود داشته باشد حتی اگر آماج آن (محکوم به حبس) نه تنها از حبس اثر تأدیبی یا تربیتی و اصلاحی را دریافت نکند، بلکه حتی از بودن در زندان نیز حس خوشایند داشته باشد، ولی اگر همین شخص را نه در زندان، بلکه در جایی قرار دهیم که برخلاف میلش است، در این صورت ممکن است اثر تأدیبی بر او آشکار شود. این تمایز، مبنایی است برای ارائه یک تحلیل اخلاقی و فلسفی دقیق‌تر از کیفر: نمی‌توان صرفاً با ارجاع به چارچوب نهادی درباره عدالت کیفری قضاوت کرد، بلکه باید به آنچه در تجربه آماج رخ می‌دهد نیز توجه نمود.

۲.۱. اصل آماج محوری

اصل آماج محوری در فلسفه کیفر بدین معناست که هر تحلیلی از ماهیت کیفر می‌بایست لزوماً از تجربه شخصی تحمل کیفر آغاز شود نه از کیفر به مثابه یک نهاد قانونی. این بدان معناست که بزهکار، آماج اصلی در کیفر است و سایر نهادهایی که به نحوی در فرایند کیفر دخالت دارند (از جمله دادگاه، قاضی، پلیس، و خود «کیفر قانونی»)، ابزارهای اعمال این کیفر هستند:

فرضیه اول. هر کیفری، دارای آماج است.^۴

فرضیه دوم. تحقق کیفر و وجود آماج باعث تجربه آماج می‌شود.^۵

فرضیه سوم. تجربه آماج در بافت کیفر به رنج منجر می‌شود.

۱. اگرچه اقداماتی نظیر احضار، حضور در مراجع قضایی یا تشکیل سجل کیفری ممکن است در کوتاه‌مدت تأثیراتی بر ذهنیت فرد مرتکب داشته باشند، اما این تأثیرات معمولاً در مقایسه با مجازات (در مفهوم مندرج در قانونی) یا محرومیت‌های بیشتر، تأثیر عمیق‌تر و اصلاحی نخواهند داشت.

۲. اگرچه بُعد اخلاقی کیفر ممکن است در برخی موارد با ایده اصلی این نوشتار همپوشانی داشته باشد، اما این دو مفهوم از هم مجزا هستند. ایده اصلی مقاله بر تفاوت بین کیفر در معنای نهاد قانونی و کیفر در معنای تجربه زیسته متمرکز است. بنابراین، هرچند که جنبه اخلاقی کیفر ممکن است بر تجربه زیسته تأثیر بگذارد، ولی در این بحث، تمرکز ما بر جنبه‌های حقوقی و تجربی آن است، نه به‌طور خاص بر بعد اخلاقی.

۳. lived experience.

۴. اگر کسی بخواید این فرضیه را رد نماید و بگوید، در خصوص کیفرهای نمادین یا کیفرهای غیرشخصی، و همچنین در خصوص کیفرهای جمعی، آماج مستقیمی وجود ندارد؛ می‌توان چنین پاسخ داد که هر کیفر، دست‌کم یک آماج انسانی دارد یا در موارد جمعی، به نمایندگی از افراد مشخصی بر آنها اثر می‌گذارد. به علاوه در هر شکل از کیفر، حتی اگر نهاد یا ابزار حقوقی باشد، تحقق عملی کیفر همیشه نیازمند اثر بر شخص است (مثلاً در جریمه مالی، شخص مسئول شرکت رنج می‌برد). بنابراین، هر کیفری آماج دارد و آماج آن نیز همیشه انسانی است خواه فرد مشخص باشد خواه نماینده یک گروه مشخص.

۵. ممکن است کسی ادعا کند که شخص آماج نمی‌داند کیفر بر او اعمال شده، پس تجربه‌ای وجود ندارد. همچنین ممکن است گفته شود کیفرهایی وجود دارند که رنج مستقیم یا ملموس ندارند و تنها آثار قانونی یا اجتماعی دارند؛ در پاسخ باید گفت که «تجربه آماج» لازم نیست به صورت آگاهی لحظه‌ای یا احساس فوری باشد؛ هر اثر ملموس، روانی یا اجتماعی بر آماج، تجربه محسوب می‌شود. بنابراین حتی اگر شخص متوجه نگردد، اجرای حکم یا محرومیت اقتصادی/اجتماعی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، که تجربه واقعی محسوب می‌شود.

در خصوص فرضیه اخیر، باید بدین نکته توجه داشت که رنج در اینجا نه لزوماً درد شدید جسمانی، بلکه هرگونه فشار معنادار، محدودیت یا ناخوشی است که از دیدگاه مخالفان (مانند رویکردهای اصلاحی که رنج را عرضی می‌دانند) نیز، بدون حداقل آستانه‌ای از آن، کیفر فاقد اثر می‌شود (Duff, 2001: 93-95). دیدگاه‌های مخالف مانند فلیده‌گرایی بن‌تام، رنج را ابزاری برای بازدارندگی می‌بینند اما آن را ضروری نمی‌دانند؛ بنابراین اگر کسی بگوید که تجربه کیفر می‌تواند بدون رنج واقعی، تنها محدودیت یا محرومیت باشد، و یا اگر گفته شود فرد ممکن است کیفر را تجربه کند اما آن را تحمل کند یا احساس رنج نکند. در پاسخ باید گفت که حتی اگر فرد کیفر را تحمل کرده و احساس رنج نکند، همچنان می‌توان آن را کیفر دانست، به شرط آن که حد معقولی از فشار یا محدودیت روانی، اجتماعی یا معنوی را تجربه کند. این نکته حائز اهمیت است که برای آن که یک مجازات به‌عنوان کیفر شناخته شود، نیازی نیست که فرد به‌طور خاص رنج فیزیکی یا عاطفی را احساس کند، بلکه کافی است که مجازات، فشار یا محدودیتی معنادار را به فرد وارد کند. به همین دلیل، در مواردی مانند جزای نقدی برای فرد ثروتمند، حتی اگر این جریمه به‌طور مستقیم بر وضعیت مالی فرد تأثیر نگذارد، ممکن است نتوان آن را به‌عنوان کیفر معنادار در نظر گرفت. زیرا برای فردی که از لحاظ مالی در وضعیت بسیار مستحکمی قرار دارد، چنین جریمه‌ای نمی‌تواند تجربه‌ای از رنج معنادار ایجاد کند.

این مسئله دقیقاً هدف تجربه کیفر را مشخص می‌کند: کیفر باید به‌گونه‌ای طراحی شود که رنجی معنادار و مناسب با وضعیت فرد به او تحمیل کند. به عبارت دیگر، کیفر باید به‌طور ویژه و فردی برای هر شخص در نظر گرفته شود، به‌طوری‌که فرد احساس فشار و محدودیتی واقعی، متناسب با وضعیت خود، تجربه کند. از این‌رو، تأکید ما بر «تجربه زیسته» در اینجا به‌طور مستقیم به این نکته برمی‌گردد که کیفر باید شخصی‌سازی شده باشد تا نه‌تنها به‌عنوان یک ابزار قانونی، بلکه به‌عنوان یک تجربه واقعی و معنادار در نظر گرفته شود که فرد آن را به‌طور کامل حس کند و از آن تأثیر بگیرد. با توجه به این سه فرضیه، چنین استدلال می‌نماییم:

- ۱- هر کنشی که «کیفر است»، حداقل یک «هدف/ محکوم‌علیه» دارد (مطابق فرضیه نخست)
 - ۲- اگر کیفر اعمال شود و شخصی آماج آن باشد، آنگاه آن شخص کیفر را تجربه می‌کند (مطابق فرضیه دوم).
 - ۳- اگر تجربه در بافت یک کیفر تحقق یابد، آن تجربه به رنج مرتبط با آن کیفر تبدیل می‌شود (مطابق فرضیه سوم).
 - ۴- فرض می‌کنیم یک عمل خاص هم کیفر است و هم تحقق یافته.
 - ۵- آماج (شخص هدفی) برای کیفر وجود دارد (براساس ۱)
 - ۶- شخص آماج کیفر، کیفر را تجربه می‌کند (براساس ۲)
 - ۷- شخص آماج کیفر، از تحمل کیفر رنج می‌برد (براساس ۳).
 - ۸- چون یک شاهد واقعی (آن شخص) پیدا کردیم که رنج می‌برد، نتیجه وجودی می‌گیریم: «یک نفر رنج می‌برد».
 - ۹- نتیجه می‌گیریم که برای هر کیفر محقق، حداقل یک نفر رنج می‌برد.
- بنابراین هر رفتار کیفری تنبیهی زمانی محقق می‌شود که بر یک شخص اثر گذاشته و در او نوعی رنج یا فشار معنادار ایجاد نماید. نهادها و ابزارهای کیفری — مانند قانون، پلیس، دادگاه یا زندان — خود کیفر نیستند و هدف مستقیم کیفر نیز محسوب نمی‌شوند؛ آن‌ها فقط سازوکارهایی هستند که به‌وسیله آن‌ها کیفر بر شخص وارد می‌شود. بنابراین در هر عمل کیفری، نخست باید شخصی وجود داشته باشد که این عمل بر او وارد گردد. هنگامی که عمل کیفری بر شخص وارد شد، در او نوعی تجربه پدید می‌آید، و این تجربه در بستر کیفر، همان رنج یا فشار شخصی است که تحقق واقعی کیفر را نشان می‌دهد. در نتیجه، این تجربه و رنجی که شخص آماج تحمل می‌کند، عنصر اصلی و تعیین‌کننده تحقق کیفر است؛ و از این‌رو هر تحلیل از ماهیت کیفر باید از تجربه شخص آغاز شود، نه از نقش یا ساختار نهادهایی که کیفر را اجرا می‌کنند.

۳.۱. تمایز ابزار از ماهیت

در تحلیل فلسفی از کیفر، ضروری است که میان نهادها، ابزارها و تجربه آماج تمایز قائل شویم. ابزارهای کیفر مانند حبس، جریمه یا سایر مجازات‌های مادی و قانونی، در بهترین حالت صرفاً ظرف یا واسطه‌ای برای تحقق کیفر هستند. اما کیفر واقعی، تنها در تجربه شخصی آماج معنا می‌یابد و از این حیث، ماهیت و وجود آن فراتر از ابزارها و نهادهاست. نهادهای کیفری از جمله قانون، دادگاه، زندان یا پلیس می‌توانند به صورت مستقل و انتزاعی وجود داشته باشند. این نهادها ساختارها و قواعدی ایجاد می‌کنند که امکان اعمال و تحقق کیفر را فراهم می‌سازند. با این حال، وجود نهاد به تنهایی هرگز تحقق کیفر را تضمین نمی‌کند، زیرا کیفر بدون تجربه شخص آماج، فاقد معنا و اثر است. به بیان منطقی، اگر:

N: نشان‌دهنده وجود نهاد کیفری باشد؛

X: شخص آماج کیفر؛

T(X): تجربه آماج از کیفر؛

R(X): تحقق کیفر بر اساس اثرات تجربه‌ای،

M: ابزارهای کیفری نظیر حبس، شلاق و ...؛

باشند، آنگاه داریم:

نخست. موجودیت نهاد مستقل از تجربه است ($T(X) \rightarrow N$)؛ این بدان معناست که صرف وجود نهاد، تجربه کیفر را به دنبال ندارد.

دوم. تحقق کیفر بدون تجربه شخص آماج، هیچ معنای حقیقی ندارد ($T(X) \rightarrow R(X)$)؛ یعنی کیفر تنها زمانی واقعی است که شخص آن را تجربه کند.

سوم. ابزارها و نهادها، تنها شرایط لازم برای تحقق کیفر هستند، اما شرط کافی نیستند ($R(X) \rightarrow M \cdot N$).

از این منظر، کیفر با ابزار یا نهاد تعریف نمی‌شود، بلکه ابزار و نهاد تنها در نسبت با تأثیر آن‌ها بر تجربه شخص آماج معنا می‌یابند. به عبارت دیگر:

- نهاد: می‌تواند بدون تجربه وجود داشته باشد، اما فاقد ماهیت کیفر است

- ابزار: ممکن است اعمال شود، اما صرفاً بستر تحقق است

- کیفر: بدون تجربه شخص آماج، هیچ هستی و معنایی ندارد

به زبان پدیدارشناختی، تجربه شخص آماج است که کیفر را از سطح انتزاعی به سطح هستی و اخلاقی منتقل می‌کند. این استدلال نشان می‌دهد که هر تحلیل فلسفی از ماهیت کیفر باید از تجربه شخص آغاز شود و نه از نهاد یا ابزار صرف.

۲. نقد نظریه‌های عینیت‌گرا: چرا نهاد نمی‌تواند ماهیت کیفر باشد

۱.۲. چیستی نظریه‌های عینیت‌گرا و نظریه‌های نهادی کیفر

زیربنای فهم نظریه‌های عینیت‌گرا در خصوص کیفر، درک «نظریه نهادی کیفر» است. در این رویکرد، آنچه اهمیت دارد «چارچوب نهادی» کیفر است؛ یعنی مجموعه قواعد و ساختارهایی که تعیین می‌کنند یک مجازات چگونه اعمال شود و چه اندازه موجه تلقی گردد (Ashworth, 2013؛ Nikolas Rose, 2007). یکی از مباحث مهم در نظریه نهادی، تفاوت قائل شدن بین «تعریف» کیفر و «توجیه» آن است. این تمایز به این معناست که اگر تعریف کیفر با قضاوت‌های اخلاقی آمیخته شود، دیگر نمی‌توان آن را به طور خنثی و بی‌طرفانه بررسی کرد. در این صورت، تعریف کیفر به نوعی توجیه پنهانی برای اعمال آن تبدیل می‌شود و نمی‌توان آن را به طور مستقل از توجیه‌ها و انگیزه‌های اخلاقی سنجید (Hart, 1968). از این رو بهتر است تعریف ارائه شده از کیفر به طور کامل خنثی و عاری از هرگونه قضاوت اخلاقی و ارزشی باشد. بر این اساس، پنج ویژگی به عنوان ویژگی‌های ضروری کیفر مطرح شده‌اند: (۱) کیفر باید با ایجاد رنج یا پیامدهای ناخوشایند دیگر همراه باشد؛

(۲) در واکنش رفتاری که قانون آن را جرم دانسته اعمال شود؛

(۳) علیه مرتکب جرم اعمال شود؛

(۴) توسط مقامات رسمی نظام عدالت کیفری اجراء گردد؛

(۵) به طور عمدی و در چارچوب قواعد از پیش تعیین شده حقوقی اعمال شود (Hart, 1968).

از این رو و با در نظر گرفتن این ویژگی‌های پنج‌گانه، بین دو سطح کاملاً متفاوت در خصوص کیفر، تمایز قائل می‌شویم: سطح نخست، چرایی وجود نهاد کیفر در جامعه؛ اساساً چرا باید کیفر داشته باشیم؟ توجیه کلی و عام وجود نهاد کیفر در این سطح انجام می‌شود و به بسته به اهداف کلان جامعه نظیر بازدارندگی، اصلاح مجرم، احقاق حقوق بزه‌دیده، سزاگرایی و ... بستگی دارد. سطح دوم، چرایی اعمال یک کیفر خاص بر یک شخص معین؛ چرا یک شخص خاص باید به میزان معینی کیفر شود؟ پاسخ به این پرسش نیز تابع قواعد کلی حقوق کیفری نظیر تناسب جرم و کیفر، اصول دادرسی عادلانه و ... است. رویکرد مطرح دیگر در این حوزه، سط جوئل فینبرگ^۱، فیلسوف مطرح آمریکایی ارائه شده است. از دیدگاه او، کیفر صرفاً ابزاری برای کنترل یا انتقام نیست، بلکه به مثابه زبان رسمی جامعه برای ابراز محکومیت قاطع رفتار بزه‌کار است. این کارکرد بیانی هم برای جامعه انسجام اخلاقی به همراه می‌آورد و هم به بزه‌دیده احساس دیده‌شدن و احقاق حق می‌دهد، و هم به خود مجرم نشان می‌دهد که خطایی جدی مرتکب شده که نمی‌توان با تساهل و تسامح با آن رفتار کرد (Feinberg, 1970). برخی دیگر، کیفر را جلوه‌ای از تعهد کلان نظام اخلاقی به اصولی نظیر کرامت انسانی، برابری در پیشگاه قانون، احترام به حقوق بنیادین و ... می‌دانند و بر این باور هستند که اگر کیفر با این اصول ناسازگار باشد، برای مثال تبعیض‌آمیز یا بیش از حد شدید باشد، از نظر اخلاقی و حقوقی فاقد مشروعیت خواهد بود، حتی اگر از نظر رویه‌ای درست باشد (Dworkin, 1986).

در مجموع، رویکرد فکری «نظریه نهادی کیفر» سه لایه را برای فهم درست ضروری می‌داند: لایه ساختاری و فرایندی؛ لایه نمادین و بیانی؛ لایه اصولی و کلان. لایه ساختاری و رویه‌ای بدین معناست که کیفر در خلاء انجام نمی‌شود، بلکه بخشی از یک نظام پیچیده متشکل از دادگاه‌ها، قضات، قوانین، آیین دادرسی و ... است؛ لایه نمادین و بیانی بدین معناست که کیفر حاوی پیام‌های اخلاقی و اجتماعی است که با اعمال کیفر به جامعه (و به مجرم) منتقل می‌شوند؛ لایه اصولی و کلان نیز بدین معناست که کیفر می‌بایست با اصول بنیادین بشری، نظیر عدالت و کرامت و ... سازگار باشد.^۲

۲.۲. نقد آماج‌محور^۳

مبتنی بر دیدگاه آماج‌محور در خصوص کیفر می‌توان چنین گفت که اگر مجرم، آماج مستقیم و نهایی کیفر است (که آنگونه که دیدیم، چنین است)، بنابراین چرا باید شدت، کیفیت و مشروعیت کیفر را صرفاً با ساختارهای (و در واقع برساخت‌های) انتزاعی سنجید. چیزی که در حکم بیان می‌شود فرایندی قضایی-اداری است و آنچه که بر بدن و روان محکوم‌علیه وارد می‌شود، عینی و واقعی است. چگونه می‌توان نخستین را معیار قرار داد و مورد اخیر را مبنا قرار نداد؟ مبتنی بر دیدگاه آماج‌محور، سه نقد کلی و اساسی بر دیدگاه نهادی در خصوص کیفر می‌توانه ارائه نمود: شکاف میان نهاد و تجربه زیسته؛ کاستی معیار نهادی در سنجش شدت واقعی کیفر، چالش عدالت مقایسه‌ای و برابری در رنج.

1. Feinberg, J.

۲. برای مواجهه با نظریه‌های رقیب معاصر در حوزه کیفر، باید به رویکردهایی مانند نظریه ارتباطی کیفر (Communicative theory of punishment) اشاره کرد. در این رویکرد، کیفر نه صرفاً به‌عنوان یک ابزار سرکوب‌گر یا بازدارنده، بلکه به‌عنوان یک فرآیند گفتگوی اخلاقی میان جامعه و مجرم دیده می‌شود. این رویکرد بر این فرض استوار است که مجرم نه یک موجود منفعل، بلکه یک عامل اخلاقی است که می‌تواند از طریق تعامل اخلاقی، مسئولیت رفتار خود را بپذیرد و تغییر کند (Duff, 2001: 106-110). رویکرد مشابه دیگری، نظریه اصلاح اخلاقی کیفر (Moral reform theory) است. در این نظریه، کیفر به‌عنوان ابزاری برای تقویت و بازسازی اخلاق مجرم تلقی می‌شود. استدلال می‌شود که جرم نه تنها نقض قانون، بلکه توهین به کرامت انسانی بزه‌دیده و جامعه است، و بنابراین کیفر باید پاسخی اخلاقی باشد که مجرم را به درک عمق خطای خود وادارد (Hampton, 1984: 212-215).

3. Target-centered criticism

نخست. شکاف میان نهاد و تجربه زیسته. کیفر را به ظاهر می‌توان با قواعد، رویه‌ها و اهداف کلان توضیح داد، با این حال این توضیح به هیچ وجه نمی‌تواند با قدرت توضیح‌گری تجربه زیسته شخص متحمل کیفر برابری نماید. به‌عنوان مثال، محکوم‌علیه کیفر سه سال حبس را صرفاً به‌عنوان یک مفهوم حقوقی درک و تجربه نمی‌کند، بلکه او این مدت را به‌عنوان تحمل محیط نامناسب زندان، تعامل با زندانیان (بعضاً نابهنجار) دیگر، قطع ارتباط با دنیای خارج و خانواده و اطرافیان، ایجاد محدودیت در تعاملات و ... درک می‌کند. هنگامی که گفته می‌شود، تجربه کیفر «غیرقابل انتقال» است، بدین معناست که محکوم‌علیه کیفر را به صورت شخصی و با جسم و روح خود درک می‌کند، این ادراک شخصی بوده و با نهادی خارج از شخص قابل درک و توصیف نمی‌باشد. نظریه نهادی این موضوع را انکار کرده و یا حداقل نسبت به آن بی‌تفاوت است. از اینرو کیفر را به یک نهاد حقوقی تقلیل داده، و از این نکته که کیفر بیش و پیش از هر چیزی، رخدادی در بدن و ذهن محکوم‌علیه است، غافل است.

دوم. کاستی معیار نهادی در سنجش شدت واقعی کیفر. یکی از واژگان پرتکرار در نظریه نهادی در کیفر، که در قالب تقنین قوانین کیفری نمود پیدا می‌کند، استفاده از واژه «هر کسی» است. به‌عنوان مثال، هرکسی مرتکب فلان جرم شود، به دو سال حبس محکوم می‌شود. تلاش رویکرد نهادی، تحمیل کیفر با استفاده از معیار خارجی (روز، سال، تعداد، مبلغ، و با توجه تناسب جرم و مجازات است. با این حال واضح است که این تلقی تناسب جرم و مجازات تا چه حد می‌تواند نارسا باشد. تحمل «یک سال حبس» در یک زندان با رویکردهای اصلاحی و ترمیمی، به طور قطع از تحمل همین میزان در یک زندان مملو از بزهکاران خطرناک، دشوارتر است. حتی میزان رنج ناشی از حبس برای یک زندانی در دو زندان مختلف در یک کشور (یک زندان در منطقه سردسیر و یکی در منطقه گرمسیر) متفاوت است. با این حال، نظریه نهادی این تفاوت را نادیده انگاشته، آنرا خارج از قلمرو کیفر تلقی می‌نماید.

سوم. چالش عدالت مقایسه‌ای و برابری در رنج. به صورت مفروض، اگر دو شخص را به دلیل جرم یکسان، محاکمه و دقیقاً منطبق با قوانین کیفری برای هر دو حکم یکسانی صادر شود، ظاهراً عدالت رعایت شده است. با این حال، اگر این پرسش مطرح شود که چنانچه یکی از زندانیان در زندان نسبتاً مناسب، و دیگری در زندانی با شرایط نامناسب باشد، و زندانی اخیر به دلیل تحمل حبس در شرایط نامناسب از نظر روانی و جسمانی آسیب ببیند، آیا می‌توان گفت عدالت کیفری رعایت شده است؟ طبق نظریه نهادی، بله، زیرا حکم یکسان برای جرم یکسان صادر شده است. اما اگر این دو را با هم مقایسه نماییم، احتمالاً خواهیم گفت که به زندانی دوم، ظلم شده است (و یا شاید بگوییم شخص اول خوش‌اقبال و شخص دوم بدشانس بوده‌اند).

۳.۲. نقد پدیدارشناختی^۱

از منظر پدیدارشناختی، کیفر بیش از آنکه یک نهاد حقوقی باشد، یک «تجربه» است. بدون فهم این تجربه، کیفر صرفاً مفهومی انتزاعی و تهی از معنا می‌باشد. اگر بخواهیم از منظر پدیدارشناسی، نظریه نهادی کیفر را نقد نماییم، سه نکته کلی قابل توجه می‌باشند: اصالت تجربه در کیفر، تجربه به مثابه شرط وجودی تحقق کیفر، خطر بازتولید نامشروع قدرت در نظریه نهادی کیفر.

نخست. اصالت تجربه در کیفر. اصالت تجربه در معنای پدیدارشناختی بر این موضوع تأکید دارند که معنا یافتن هر پدیده برای سوژه، در گرو تجربه شدن آن است. در خصوص کیفر نیز اینگونه است. کیفر زمانی برای مجرم پدیدار می‌شود که واقعاً کیفر را متحمل شود. برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهند بسیاری از زندانیان، «زمان» را نه به صورت تقویمی، بلکه در قالب «فردگی تجربه رنج» درک می‌نمایند (Yang et al, 2009: 294). نظریه نهادی با تمرکز صرف بر ساختار، این لایه بنیادی معنا را حذف می‌کند و کیفر را از «اتفاقی که برای یک انسان می‌افتد» به «فرآیندی که نهاد اجرا می‌کند» تبدیل می‌کند.

دوم. تجربه به مثابه شرط وجودی تحقق کیفر. اگر فردی به‌دلیلی، نظیر مصرف دارویی خاص، نه تنها از کیفر، بلکه اساساً از هیچ عاملی، هیچ حسی را دریافت نکند، آیا می‌توان گفت واقعاً متحمل کیفر شده است؟ به نظر می‌رسد بدون وجود آستانه‌ای از تجربه ناخوشایند، کیفر از معنای اخلاقی و نمادین خود تهی خواهد شد.

سوم. خطر بازتولید نامشروع قدرت در نظریه نهادی کیفر. نظریه نهادی با تأکید بر «قانون»، «دادگاه» و «نهاد» ناخواسته همان گفتمان قدرت را بازتولید می‌کند که کیفر را مشروع جلوه می‌دهد. با نادیده گرفتن بدن رنج‌دیده و ذهن تحقیرشده، این نظریه به ابزاری برای پنهان کردن خشونت واقعی کیفر تبدیل می‌شود. نقد پدیدارشناختی یادآوری می‌کند که هرچه نظریه از تجربه زیسته دورتر شود، بیشتر در خدمت توجیه وضعیت موجود درمی‌آید.

۴.۲. نقد هنجاری^۱

از دیدگاه هنجاری نیز عدالت کیفر نمی‌تواند صرفاً با قواعد نهادی ارزیابی شود. تأثیر واقعی پیامدهای کیفر بر زندگی انسان، شرط اصلی سنجش کیفر است. منتقدان کیفر نهادی، در حوزه هنجاری چهار نقد مهم را به این دیدگاه وارد می‌دانند: عدالت به مثابه اثر واقعی است نه حقوقی؛ نهادهای به ظاهر بی‌طرف کیفری واقعاً بی‌طرف نیستند؛ سلب مسئولیت از مجریان قانون و واگذاری مسئولیت به نهاد؛ عدم پذیرش بدیل‌های عدالت کیفری.

نخست. عدالت به مثابه اثر واقعی است نه حقوقی. عدالت کیفری در نهایت باید در «تأثیر واقعی بر زندگی افراد» سنجیده شود، نه فقط در انسجام گفتار حقوقی (Duff, 2001: ch 9). اگر مجازات به بازتولید فقر، نابرابری ساختاری یا فروپاشی خانواده‌ها منجر شود، دیگر نمی‌توان آن را عادلانه دانست، هرچند همه مراحل رویه‌ای رعایت شده باشد.

دوم. نهادهای به ظاهر بی‌طرف کیفری واقعاً بی‌طرف نیستند. زندان‌های آمریکا که از نظر حقوقی «عادلانه» اداره می‌شوند، در عمل سیاه‌پوستان را با احتمال بسیار بالاتر و مدت طولانی‌تر زندانی می‌کنند. نظریه نهادی کلاسیک معمولاً این واقعیت را به عنوان «مسئله اجرای نادرست» کنار می‌گذارد، درحالی‌که منتقدان هنجاری استدلال می‌کنند که این تبعیض بخشی جدایی‌ناپذیر از خود ساختار نهادی است.

سوم. واگذاری مسئولیت به نهاد. وقتی همه چیز به «نهاد» واگذار می‌شود، قاضی، مأمور زندان و قانون‌گذار از مسئولیت اخلاقی فردی خلاص می‌شوند. مأمور پلیس با تکیه بر فرهنگ سازمانی، خود را موظف به اطاعت می‌داند (Green and Ward, 2021: 127-130). نقد هنجاری تأکید دارد که عدالت واقعی نیازمند پاسخگویی فردی و نهادی توأمان است و نمی‌توان پشت «ساختار» پنهان شد.

چهارم. عدم پذیرش بدیل‌های عدالت کیفری. تمرکز بر کیفر به عنوان نهاد، راه را بر بدیل‌های عدالت کیفری، نظیر عدالت ترمیمی و ...، می‌بندد. این رویکردها نشان می‌دهند که می‌توان رنج را به حداقل رساند و در عین حال اهداف اخلاقی کیفر (سرزنش، اصلاح، آشتی) را بهتر محقق کرد — چیزی که نظریه نهادی محض معمولاً نمی‌تواند به سادگی در خود جای دهد. در نتیجه، این سه نقد (آماج‌محور، پدیدارشناختی و هنجاری) با هم نشان می‌دهند که نظریه نهادی کیفر، هرچند چارچوبی قدرتمند و ضروری است، بدون تکمیل شدن با توجه جدی به تجربه زیسته، رنج واقعی و پیامدهای هنجاری، ناتمام و گاهی حتی خطرناک باقی می‌ماند.

۳. رنج، هسته ماهوی و هنجاری کیفر

مدعای اصلی نوشتار حاضر، درنظر گرفتن رنج به عنوان هسته اصلی و هنجاری کیفر است. نیاز به توضیح نیست که منظور از کیفر لزوماً کیفر شدید و خشن نیست؛ بلکه کیفر می‌تواند شامل هر نوع محدودیتی باشد، ولو اینکه عرف آن را کیفر نداند. با این حال، پذیرش محدودیت به عنوان رنج لازمه کیفر، نباید باعث شود هر محدودیتی نیز کیفر تلقی شود. چرا که عقلاً و منطقاً در برخی موارد به هیچ وجه نمی‌توان موضوع تحمیل شده را محدودیت دانست. به هر روی، برای تبیین و توجیه نقش رنج در ماهیت کیفر می‌توان آنگونه که در ادامه خواهد آمد، استدلال نمود.

۱.۳. استدلال تحلیلی

هر کیفر واقعی در لحظه‌ای مشخص بر بدن و/ یا روان یک انسان خاص فرود می‌آید و دقیقاً در همان لحظه معنا و واقعیت خود را به‌دست می‌آورد. اگر این عمل را از تجربه زیسته آماج جدا نماییم و صرفاً به سازوکارهای نهادی، احکام مکتوب یا اهداف اعلام‌شده قانون توجه کنیم، کیفر به یک «مجازات انتزاعی» یا یک رویداد صرفاً کاغذی فروکاسته می‌شود که هیچ ربطی به آنچه در جهان واقعی بر انسان می‌گذرد ندارد (Brady, 2020: 27-34). در تحلیل دقیق‌تر، تنها چیزی که کیفر را از سایر اعمال حقوقی متمایز می‌سازد، تجربه منفی تحمیلی است. این تجربه منفی در همه مصادیق کیفر وجود داشته و هسته مرکزی آنهاست: درد جسمی، اضطراب، شرمندگی، انزوای اجتماعی، از دست رفتن امید، احساس تحقیر یا ترکیبی از این موارد، را اگر از تحلیل کیفر حذف کنیم، دیگر نمی‌توانیم توضیح دهیم چرا جامعه این عمل خاص را «کیفر» می‌نامد و چرا آن را از سایر پیامدهای حقوقی جدا می‌کند. به همین دلیل، رنج نه یک موضوع عرضی، بلکه ذات و مقوم ماهیت کیفر است (Fassin, 2018: 32).

۲.۳. استدلال متافیزیکی

از منظر هستی‌شناختی، ماهیت یک پدیده چیزی است که بر سوژه پذیرنده آن اثر می‌گذارد. در خصوص کیفر، نهادها، قوانین، دادگاه‌ها و زندان‌ها فقط ابزارها و حامل‌های خارجی هستند؛ آنها به‌خودی‌خود کیفر نیستند. آنچه کیفر را به یک واقعیت متمایز تبدیل می‌کند، دقیقاً همان چیزی است که در آماج رخ می‌دهد: تجربه تحمیلی رنج. بدون وجود اعمال سختی بر محکوم، نمی‌توان از کیفر سخن گفت، چرا که زیرا رنج همان چیزی است که مرز میان کیفر و سایر واکنش‌های اجتماعی را می‌کشد (Cragg, 1992: 27-29). بنابراین، از نظر متافیزیکی می‌توان گفت ماهیت کیفر، حاصل تجربه زیسته آماج به دلیل تحمیل رنج عمدی بر او است. هرگاه یکی از این دو عنصر (تجربه زیسته و تحمیل رنج عمدی) غایب باشند، یا کیفر وجود ندارد، و یا صرفاً موضوعی انتزاعی و نمادین است.

۳.۳. استدلال هنجاری

اگر رنج هسته واقعی کیفر است، آن‌گاه عدالت کیفری نمی‌تواند فقط در انطباق فرمی احکام با قانون یا در زیبایی‌شناسی نهادی خلاصه شود. عدالت واقعی باید میزان، کیفیت و توزیع واقعی رنج تحمیلی را ملاک قرار دهد. هرگاه رنج واقعی از تناسب با جرم خارج شود، یا به‌طور نابرابر میان گروه‌های اجتماعی توزیع گردد، یا به پیامدهای غیرقابل جبرانی مانند فروپاشی روانی یا مرگ اجتماعی منجر شود، عدالت نقض شده است (Fassin, 2018: 32-64). این نگاه تجربه‌محور همچنین راه را به‌سوی الگوهای جایگزین عدالت می‌گشاید: عدالت ترمیمی که رنج را به حداقل می‌رساند و به ترمیم رابطه کمک می‌کند، یا برنامه‌های بازپروری واقعی که هدفشان کاهش رنج غیرضروری و افزایش شأن انسانی است. در مقابل، هر نظریه‌ای که رنج را به حاشیه براند، ناگزیر به توجیه رنج‌های نامتناسب و تبعیض‌آمیز موجود دامن می‌زند.

۴.۳. استدلال پدیدارشناختی

پدیدارشناسی نشان می‌دهد که کیفر تنها در لحظه‌ای پدیدار می‌شود که آماج آن را به‌عنوان رنج تجربه کند. هوسرل با تأکید بر «جهت‌گیری آگاهی» بیان می‌کند هر پدیده‌ای فقط در نسبت با آگاهی سوژه معنا می‌یابد؛ کیفر نیز بدون آگاهی آماج از رنج تحمیلی، صرفاً یک رویداد فیزیکی بی‌معناست (Geomolean, 2024: 51-67). برخی از این فراتر رفته، و با مفهوم «بدن زیسته»^۱ بیان می‌کنند که تجربه رنج کیفر نه فقط ذهنی، بلکه کاملاً جسمانی و تجسم‌یافته است: دستبند بر مچ، صدای در سلول، نگاه تحقیرآمیز نگهبان، بوی زندان، قطع ارتباط با عزیزان. همه اینها در بدن زسته آماج جرم رخ می‌دهند و بخش جدایی‌ناپذیر از

ماهیت کیفر هستند (Merleau-Ponty, 1945: 170-202). بدون این بدن رنج دیده، کیفر به یک انتزاع بی جسم تبدیل می شود که هیچ ارتباطی با واقعیت انسانی ندارد. بنابراین، رنج نه فقط یک پیامد، بلکه شرط پدیداری و تحقق کامل کیفر به عنوان یک پدیده اخلاقی، حقوقی و وجودی است.

۴. نظریه جدید: کیفر به مثابه تجربه تحمیلی بر شخص

پذیرش رنج به عنوان هسته ماهوی و هنجاری کیفر، مستلزم بازسازی مفهوم «شدت کیفر» و عبور از تلقی صرفاً نهادی آن است. در نظام های کیفری موجود، شدت مجازات عمدتاً بر اساس شاخص های عینی و قابل ثبت مانند مدت محکومیت، میزان جزای نقدی یا نوع محدودیت قانونی تعریف می شود؛ شاخص هایی که برای تضمین یکنواختی احکام و عدالت رویه ای ضروری اند (Hart, 1968: 161-162). اما تنها معیارهایی تقریبی اند و نمی توانند تفاوت های فردی در تجربه رنج را توضیح دهند. از این رو، میان «شدت نهادی» و «شدت واقعی» تمایز اساسی وجود دارد (Reiman, 2007: 89-94). شدت واقعی مفهومی تجربه محور، چندبعدی و وابسته به شرایط زیستی، روانی و اجتماعی آماج است و تنها با توجه به رنج زیسته و آثار عینی آن بر زندگی فرد قابل فهم است؛ معیاری که با رویکردهای تجربه محور و پدیدارشناختی در عدالت کیفری هم خوانی دار (Brady, 2020).

برای تبیین شدت واقعی، چهار معیار تجربه محور قابل طرح است: نخست، شدت رنج، شامل کیفیت و عمق تجربه های منفی مانند درد، اضطراب و تحقیر؛ چنان که تحول تاریخی مجازات ها نشان می دهد حذف خشونت بدنی لزوماً به کاهش رنج نینجامیده و اشکال انضباطی و روانی جایگزین آن شده اند (Foucault, 2024؛ Reiman, 2007: 112-118). دوم، دامنه محرومیت، یعنی گستره محدودیت هایی که بر آزادی ها و فرصت های زندگی تحمیل می شود و باید در پرتو تأثیر واقعی آن بر موقعیت افراد سنجیده شود (Rawls, 2024). سوم، بار روانی-وجودی، که به تأثیر کیفر بر هویت و معنای زندگی مربوط است (Frankl, 2006). چهارم، ضربه به مسیر زندگی، شامل پیامدهای بلندمدت و گاه برگشتناپذیر که می تواند فرد را از شأن و حقوق اجتماعی تهی سازد (Agamben, 2005: 3). بر این اساس، تا زمانی که شدت کیفر صرفاً نهادی سنجیده شود، عدالت کیفری در سطحی صوری باقی می ماند و تحقق عدالت هنجاری مستلزم انتقال معیار سنجش به عرصه تجربه زیسته است. با در نظر گرفتن مفهوم شدت کیفر، نظریه کیفری را می توان با توجه به تجربه شخصی بازنویسی نمود.

۱.۴. اصول نظریه کیفری مبتنی بر تجربه شخصی

نظریه کیفر مبتنی بر تجربه شخصی، کیفر را نه یک رویداد حقوقی-نهادی، بلکه یک تجربه تحمیلی زیسته بر شخص می داند. این نظریه بر چهار اصل مهم مبتنی هستند که از منظر هستی شنای، اخلاقی و حقوقی ضرورت دارند: نخست، اصل شخصی بودن آماج^۱. کیفر بدون یک شخص مشخص زیسته فاقد واقعیت است. کیفر نمی تواند به یک موجود انتزاعی، یک شماره پرونده یا یک «متهم نوعی» تحمیل شود؛ کیفر الزاماً بر یک سوژه (بدنی-روانی-اجتماعی) حاصل تحمیل می شود. این اصل از این واقعیت ناشی می شود که تنها یک شخص است که می تواند رنج را تجربه کند، محدودیت را حس کند و هویت خود را در معرض تهدید ببیند (Husak, 2010: 207-2011).

دوم، اصل تجربه محوری هسته کیفر. هسته ماهوی کیفر نه در احکام قضایی، نه در قوانین مکتوب و نه در اهداف اعلام شده نهاد، بلکه در تجربه زیسته آماج قرار دارد. تجربه شخصی- شامل ادراکات، احساس ها، رنج ها و .. همان چیزی است که کیفر را از سایر موضوعات اجتماعی متمایز می سازد. حتی هارت، (آنگونه که بیان کردیم)، با وجود تأکید اولیه اش بر تعریف نهادی، در نهایت اذعان می کند که بدون «سختی تجربه شده» نمی توان از کیفر سخن گفت (Hart, 1968: 4).

سوم. اصل رنج به مثابه عنصر هویت‌ساز. رنج (در همه انواع آن)، نه یک موضوع جانبی، بلکه عنصر سازنده و ذاتی کیفر است. بدون حداقل آستانه‌ای از رنج تحمیلی، واکنش اجتماعی دیگر «کیفر» نیست، بلکه صرفاً یک اقدام اداری یا نمادین است. رنج بنابراین هم شرط وجودی و هم معیار اصلی سنجش اخلاقی کیفر است (Kolb, 2013: 145-162).

چهارم. اصل ابزاری بودن نهادها^۱. نهادهای قضایی، زندان‌ها، قوانین و رویه‌ها هیچ ارزش ماهوی ندارند؛ آن‌ها صرفاً ابزار و حامل‌هایی برای تحمیل تجربه کیفر بر آماج‌ها هستند. فوکو در «مراقبت و تنبیه» نشان داد تغییر شکل نهادهای کیفری (از اعدام عمومی به زندان انضباطی) صرفاً تغییر در شیوه تولید رنج است، نه حذف آن (Foucault, 2024). بنابراین، مشروعیت نهادها کاملاً وابسته به این است که تا چه حد تجربه تحمیلی را عادلانه، متناسب و انسانی سازند.

۲.۴. تعریف پیشنهادی کیفر

با مبنا قرار دادن اصول چهارگانه فوق، تعریف کیفر (حداقل علمی و نه الزاماً حقوقی) را می‌توان این‌گونه بیان نمود: کیفر تجربه تحمیلی رنج‌آور، محدودیت‌زا یا آسیب‌زای عمدی است که به‌عنوان واکنش هنجاری به خطای اخلاقی-حقوقی شخص خاص، بر یک سوژه جسمانی-روانی-اجتماعی خاص وارد می‌شود.

این تعریف دارای چهار مؤلفه کلیدی است:

نخست. تجربه تحمیلی: کیفر نمی‌تواند داوطلبانه یا توافقی باشد، تحمیل غیرارادی، شرط ضروری آن است (Reiman, 2007: 134).

دوم. رنج‌آور، محدودیت‌زا یا آسیب‌زا بودن. کیفر لزوماً می‌بایست حداقل یکی از این سه اثر را به صورت محسوس و واقعی ایجاد نماید.

سوم. واکنش هنجاری و متناسب. کیفر باید به مثابه واکنشی به نقض هنجار باشد و تناسب آن نه فقط با جرم، بلکه با ظرفیت تجربه و شرایط زیستی آماج نیز سنجیده شود.

چهارم. شخصی بودن سوژه. کیفر تنها زمان محقق می‌شود که تجربه آن بر یک شخص مشخص وارد شده و او را متأثر سازد.

۳.۴. پیامدهای تعریف کیفر مبتنی بر تجربه شخصی

پذیرش تعریف تجربه‌محور از کیفر، پیامدهای مهمی به همراه دارد: نخست، عدالت کیفری باید از معیارهای صرفاً نهادی و رویه‌ای عبور کرده و بر سنجش شدت رنج واقعی، دامنه محرومیت، بار وجودی و ضربه به مسیر زندگی استوار شود (Agamben, 2005: 87-88). دوم، نهادها باید تابع تجربه آماج باشند و طراحی و اجرای مجازات بر پایه داده‌های زیسته محکومان صورت گیرد، نه ملاحظات اداری یا اقتصادی (Kolb, 2013: 178-185). سوم، برابری صوری در احکام جای خود را به برابری تقریبی در تجربه رنج می‌دهد (Rawls, 2024). چهارم، کیفر از ابزار کنترل اجتماعی به تجربه‌ای اخلاقی-وجودی بدل می‌شود که شأن انسانی و امکان بازسازی هویت را در کانون قرار می‌دهد (Frankl, 2006). پنجم، فردی‌سازی کیفر، ارزیابی پیش و پس از اجرا، آموزش قضات و بازطراحی سیاست‌های کیفری بر مبنای داده‌های تجربی ضروری می‌گردد. برای جمع میان فردی‌سازی و استانداردسازی، باید به ابزارهای میان‌رشته‌ای روان‌شناختی متوسل شد که تجربه سوژکتیو رنج را به داده‌های مقایسه‌پذیر تبدیل کنند (Kolb, 2013: 178-185).

در این راستا، مقیاس درد مک‌گیل (Melzack, 1975) با سنجش ابعاد کیفی و کمی رنج و قابلیت تکرارپذیری بالا (Turk & Melzack, 2011: 45-52) و نیز نشانه‌شناسی چک‌لیست-۹۰ برای ارزیابی ابعاد روانی رنج (Derogatis, 1977) می‌توانند در تنظیم شدت کیفر به کار روند و برابری تقریبی در رنج را تضمین کنند؛ رویکردی که با نظریه عدالت رالز و ایده «پرده نادانی»

همخوان است (Rawls, 1971). مطالعات تجربی نیز نشان می‌دهد استفاده از ارزیابی‌های پیش از صدور حکم می‌تواند کارآمدی نظام کیفری را افزایش دهد (Smith, 2008: 67-70). برای نمونه، در حبس تعزیری درجه پنج، قاضی می‌تواند با سنجش وضعیت خانوادگی و ظرفیت روان‌شناختی محکومان، مدت و شیوه اجرای حبس را در چارچوب حداقل و حداکثر قانونی تنظیم کند تا رنج تجربه‌شده تقریباً برابر گردد. بدین ترتیب، پیش‌بینی‌پذیری حقوقی حفظ می‌شود، تبعیض کاهش می‌یابد و عدالت کیفری به سوی الگویی انسانی‌تر و تجربه‌محور حرکت می‌کند (Duff, 2011: 142-145).

با وجود آن که تعریف تجربه‌محور از کیفر می‌تواند گامی در بازنگری فلسفه کیفر تلقی شود، و هرچند این نوشتار متکفل پاسخ به چالش‌های این تعریف نیست، با این حال، اجمالاً سه چالش این تعریف و پاسخ به آن ارائه می‌شود. نخست، ناسازگاری با اصل قانونی بودن مجازات‌ها. در پاسخ باید گفت این نظریه خارج از چارچوب قانون عمل نمی‌کند، بلکه ارزیابی رنج زیسته را در محدوده حداقل و حداکثرهای مقرر قانونی انجام می‌دهد؛ مانند تنظیم حبس تعزیری درجه پنج در بازه دو تا پنج سال با توجه به وضعیت فرد. بدین ترتیب، فردی‌سازی درون چارچوب قانون صورت می‌گیرد و نه تنها اصل قانونی بودن نقض نمی‌شود، بلکه با غنای تناسب واقعی تقویت می‌گردد. دوم، پیش‌بینی‌ناپذیری احکام قضایی. این نگرانی با به‌کارگیری ابزارهای استاندارد و میان‌ذهنی مانند مقیاس درد مک‌گیل و چک‌لیست نشانه‌شناسی -۹۰ پاسخ داده می‌شود، زیرا این ابزارها تجربه ذهنی رنج را به داده‌های قابل سنجش و مقایسه‌پذیر تبدیل می‌کنند و صدور حکم را بر پایه پروتکل‌های علمی و شفاف استوار می‌سازند. در نتیجه، پیش‌بینی‌پذیری نه از طریق برابری صوری، بلکه از رهگذر تناسب واقعی و معیارهای روشن تأمین می‌شود.

سوم، ادعای نقض امنیت قضایی است. در رویکرد تجربه‌محور، امنیت قضایی نه تنها تضعیف نمی‌شود، بلکه با کاهش تبعیض‌های پنهان در برابری نهادی تقویت می‌گردد؛ زیرا برابری تقریبی در رنج جایگزین برابری صرفاً صوری می‌شود. این تحلیل با نظریه عدالت توزیعی جان رالز هم‌خوان است که عدالت را مستلزم توجه به تفاوت‌های واقعی افراد می‌داند. افزون بر این، آموزش قضات بر پایه داده‌های تجربی و التزام به چارچوب‌های قانونی، مانع از سلیقه‌ای شدن احکام شده و حاکمیت قانون را حفظ می‌کند. بدین ترتیب، چالش‌های سه‌گانه مزبور با حفظ ساختار قانونی و بهره‌گیری از معیارهای علمی قابل پاسخ‌اند.

نتیجه‌گیری

تحلیل انجام شده در این نوشتار نشان داد که فهم ماهیت کیفر، سنجش شدت آن و تحقق عدالت کیفری، بدون قرار دادن «تجربه زیسته آماج» در مرکز توجه، به بن‌بست نظری و اخلاقی می‌انجامد. کیفر پیش از آن که یک نهاد حقوقی یا سازوکار اداری باشد، رخدادی عمیقاً شخصی، جسمانی و روانی است که تنها با فرود آمدن رنج معنادار بر یک سوژه مشخص تحقق می‌یابد. بدون این تجربه تحمیلی، آنچه کیفر نامیده می‌شود به امری صوری و اداری فروکاسته می‌شود. رنج نه پیامدی عرضی، بلکه عنصر مقوم کیفر است؛ حتی در رویکردهای اصلاحی و ترمیمی نیز حداقلی از فشار یا محدودیت برای حفظ مرز میان «کیفر» و اقدامات صرفاً آموزشی یا درمانی ضروری است. حذف رنج غیرضروری یک تکلیف اخلاقی است، اما نفی مطلق آن به نفی خود مفهوم کیفر می‌انجامد.

نظریه‌های عینیت‌گرا و نهادی کلاسیک، هرچند پیش‌بینی‌پذیری و یکنواختی رویه‌ای را تقویت کرده‌اند، در توضیح شکاف میان حکم مكتوب و تجربه زیسته، سنجش شدت واقعی کیفر و تحقق عدالت مقایسه‌ای ناتوان مانده‌اند. مفهوم سنتی شدت کیفر که بر شاخص‌های عددی مانند مدت حبس یا میزان جریمه استوار است، تنها تقریبی خام از واقعیت ارائه می‌دهد؛ زیرا یک مجازات واحد می‌تواند برای افراد مختلف پیامدهایی کاملاً متفاوت داشته باشد. از این رو، عدالت صوری (برابری احکام) لزوماً به عدالت واقعی (برابری تقریبی در رنج تجربه‌شده) منتهی نمی‌شود و گاه با آن در تعارض است.

بر این اساس، بازتعریف شدت کیفر بر پایه چهار معیار تجربه‌محور - شدت رنج، دامنه محرومیت، بار روانی-وجودی و ضربه به مسیر زندگی- ضروری است. این تحول، سیاست کیفری را از الگوی «یک اندازه برای همه» به سوی فردی‌سازی، پایش مستمر تجربه محکومان و طراحی نهادهایی سوق می‌دهد که تنظیم‌کننده عادلانه تجربه رنج باشند. پیامدهای عملی آن شامل ارزیابی پیش و

پس از حکم با ابزارهای علمی، بازطراحی زندان‌ها، کاربست هدفمند مجازات‌های جایگزین، تغییر مفهوم برابری کیفری به برابری تقریبی در رنج، و حرکت از کنترل اجتماعی صرف به حفظ شأن انسانی و بازسازی هویت است.

در نهایت، کیفر به مثابه تجربه تحمیلی رنج‌آور بر یک سوژه جسمانی-روانی-اجتماعی تعریف می‌شود و نهادها و قوانین صرفاً ابزار تنظیم عادلانه این تجربه‌اند. پذیرش این رویکرد یک انتخاب صرف نظری نیست، بلکه الزامی اخلاقی-سیاسی برای نظامی است که می‌خواهد عادلانه و انسانی باشد. تنها با انتقال کانون توجه از ساختار و حکم به تجربه واقعی رنج است که می‌توان از بازتولید رنج نامتناسب و خشونت نهادی فاصله گرفت و به عدالت کیفری واقعی نزدیک شد.

References:

- Agamben, Giorgio (2005), *State of exception*, Chicago: University of Chicago Press.
- Ashworth, Andrew (2013), *Principles of criminal law*, 7th edition, Oxford: Oxford University Press.
- Ashworth, Andrew, & Zedner, Lucia (2014), *Preventive justice*, Oxford: Oxford University Press.
- Brady, Michael S. (2020), "Suffering and punishment", *Virtue, Emotion and Imagination in Law and Legal Reasoning*, Amaya, A., & Del Mar, M. (eds.), Oxford; London: Hart Publishing, 139–156.
- Cragg, Wesley (1992), *The Practice of Punishment: Towards a Theory of Restorative Justice*, London & New York: Routledge.
- Derogatis, Leonard R. (1977), *SCL-90: Administration, scoring, and procedures manual-I*, Clinical Psychometric Research.
- Dworkin, Ronald (1986), *Law's empire*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Duff, Antony (2001), *Punishment, communication, and community*, Oxford: Oxford University Press.
- Feinberg, Joel (1970), "The expressive function of punishment", *The Monist*, 49(3), 397–423.
- Fassin, Didier (2018), "What Is Punishment?", *The Will to Punish*, The Berkeley Tanner Lectures, Kutz, C. (ed.), New York: Oxford Academic. doi: 10.1093/oso/9780190888589.003.0003
- Foucault, Michel (2024), *Discipline and punish: The birth of the prison*, Sorkhoush, N. & Jahandideh, A. (Trans.), 21st ed., Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Frankl, Viktor E. (2006), *Man's search for meaning*, Boston: Beacon Press.
- Green, Penny, & Ward, Tony (2021), *State crime: Governments, violence, and corruption*, Gholami, N. (Trans.), Tehran: Nashr-e Majd. [In Persian]
- Geomolean, Ioan A. (2024), "Intentionality and Autonomy in Husserl's Phenomenology: A Comprehensive Analysis of Conscious Decisions and the Transcendental Ego", *Studia Universitatis Babeş-Bolyai Philosophia*, 69(1), 51–67. doi: 10.24193/subbphil.2024.1.03
- Husak, Douglas (2010), *The Philosophy of Criminal Law: Selected Essays*, Oxford: Oxford Academic. doi: 10.1093/acprof:oso/9780199585038.001.0001
- Hampton, Jean (1984), "The moral education theory of punishment", *Philosophy & Public Affairs*, 13(3), 208–238.
- Hart, Herbert L. A. (2008), *Punishment and responsibility: Essays in the philosophy of law*, 2nd ed., Oxford: Oxford University Press. doi: 10.1093/acprof:oso/9780199534777.001.0001
- Kolb, Robert (2013), *Justice and the experience of punishment*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Melzack, Ronald (1975), "The McGill Pain Questionnaire: Major properties and scoring methods", *Pain*, 1(3), 277–299.
- Merleau-Ponty, Maurice (1945), *Phenomenology of Perception*, Paris: Éditions Gallimard.
- Rawls, John (1971), *A theory of justice*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Rawls, John (2024), *A theory of justice*, Nouri, M. (Trans.), 6th edition, Tehran: Nashr-e Markaz. [In Persian]
- Reiman, Jeffrey (2007), *The rich get richer and the poor get prison: Ideology, class, and criminal justice*, Boston: Pearson.
- Rose, Nikolas (2007), *The politics of life itself*, Princeton: Princeton University Press.
- Turk, Dennis C., & Melzack, Ronald (eds.) (2011), *Handbook of pain assessment*, 3rd ed., New York: Guilford Press.

Yang, S., Kadouri, A., Révah Lévy, A., Mulvey, E. P., & Falissard, B. (2009), "Doing time: A qualitative study of long term incarceration and the impact of mental illness", *International Journal of Law and Psychiatry*, 32(5), 294–303. doi: 10.1016/j.ijlp.2009.06.003

پذیرفته شده در انتظار انتشار